

102/5

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ

از فضلایم عارفینا اند حضرت مولا شاه ولی الله محمد رحمت و الهی برادر است



سید جمال الدین بن سید احمد مولا شاه ولی الله رحمت و الهی برادر است

در صبح احکام و افق اندیشه بر علی صلح کرد

A 179

الف ٢٤

~~۲۶۳~~

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

بنابر ابراهیم بنیخ و اما الطیفویه فالسلسله الشطاریه قنیه الی الشیخ محمد المغربي تلقن من روحانیه الشیخ
 الی یزید البسطامی و الشیخ ابوالقاسم الکرکائی صاحب الشیخ اباحسن الخرقانی تلقن من روحانیه الشیخ الی یزید
 البسطامی و اما النوریه فالشیخ ابو مدین المغربی اخذ الطريق عن الشیخ ابی بغری و هو عن الشیخ ابی شعیب و هو
 عن الشیخ عبد الحلیل و هو عن الشیخ ابی الفضل الجعفری و هو عن والده ابی عبد الله الحسین الجعفری و هو عن الشیخ ابی
 الحسین النوری رفیق الجنید و هو عن التتیری و اما السبیلیه فالشیخ ابوطالب المکی اخذ الطريق عن ابی الحسن محمد بن
 ابی عبد الله حمزه عن ابی عبد الله حمزه بن سالم البصری عن سبیل بن عبد الله التتیری و اما الحکیمیه فالشیخ ابو جعفر
 البخاری تلقن من روحانیه شیخ محمد بن علی حکیم الرضوی و اما الخرازیه و الحقیقهیه فالشیخ شهاب الدین السهروردی
 العیس الخرقه عن عبد القاضی و جیه الدین عمر بن الده محمد عموی و عن الشیخ فخری فرج یاحمد هاشماری که الآخر عباس ابی
 عن الشیخ احمد لاهوری بلباسه عن حمزه الدینوری و بلباس اخ الفرج الرضائی لهما عن ابی العباس النهابی و مذی
 من ابی عبد الله محمد بن خفیف الشیرازی بلباسه من ابی محمد و قد اخذ عن ابی سعید الخزاز و هو اخذ عن محمد بن منصور الطوسی
 و صحت و النون المصری و سر السقطه و بشر الحافی و احمد بن عبد الله بن الحلیج و حضرت خواجه عبد الله حرار قدس سره
 بیته چند در رساله ایزادیه فخریه فرموده اند که مژدش بطریق اجمال امتحان عدم شعور بحضور حق است سبحانه و چون فهم
 معانی آن آیات در غایت غموض و غافل بود این خاکسار از جناب مقدس حضرت ولی نعمت التماس کشف
 مضامین آن بر وجه و جدان کرامت ترجمان موافق اصطلاح خاص حضرت ایشان مطلبه نمود باین تقریب
 قلم ارشاد فرستم متصدی کشف و بیان آن گردید آیات این است آیات و او جاریه بدستم آن نگارنده
 گفت نین دریا را انگیزان غبار آتش گشت و جار ویم بسوخت و گفت آتش تو جار و بے بسیار
 کردم از حیرت سجده پیش او و گفت بی ساجد سجده خوش بیا نه آه بے ساجد سجده چون بود
 گفت بچون باشد بے خار خاره - احمد بن محمد و سلام علی عباده الذین اصطفی - دریا عبارت از وجود و ضبط است
 بر هیاهل موجودات که بصفت و حده خود جمیع موجودات را در گرفته و جار و ب عبارت است از ذکر الاله الله کفنی
 اله باطله میکند مانند نفی کردن جار و ب غبار خس و خاشاک را از خانه - پس در اوج حالت اهل ارشاد به نیات
 محبوب حقیقی سالک را زبده کفنی و اثبات بیغیر مایند بر نفی اله باطله هر چند حقیقت حال هیچ باطل نیست هر چه
 هست نوع از وجود است و جمیع موجودات متلاشی اند در وجود حق و ذکر کفنی و اثبات دلالت میکند تزیل غیر
 پس مضمون خطاست اهل ارشاد این باشد که از دریا که محل غبار نیست غبار بے باید برگزیند پس چون سالک
 بتوحید حقیقه مشرف شد اثبات غیر تیه از هم پاشید و نفی بیکار گشت و بچون است معنی آب آتش گشت و جار ویم
 بسوخت یعنی تجلی صفت و حده نفع و اثبات را بیکار ساخت بعد از آن اهل ارشاد به نیات به محبوب حقیقی فرمودند

در این باب که در تفسیر و حدیث آمده است بشریه متلاشی شود و کلماته با باخلاق الهیه است آید و همین است معنی
 از آتش جبار و بجای بر چو ن سلاک مغلوب توحید بود و او را حیرت در گرفت و آن حیرت محمود بود که آنجا مظهر سبوح
 ظاهر مجرب میلانے دارد بالذات و همین است معنی سجده بعد از آن مطلوب فنا را فناست که شعور و توجیه نباشد
 و همین است معنی بے سجد سجودے خوش ایثار اینجا اشکالے بهر سبب که توجه مستلزم علم بنفس خود است زیرا که
 نسبت به این الشیئین حل این اشکال از جناب حضرت وحده چنین فائض شد که معنی اشکال خلط علم حضور
 یا علم حصولی است و آن علم حضوری حضور ذات شئی است نزدیک ذات و آن حضور بهم ذات اوست اینجا اتحاد
 حقیقه است - اثباتیه اعتباری عالی است لیسط که کثرت نسب را گنجایش ندارد اما در حالت نازل نسبت به بین
 الشیئین و نحو آن تعبیر توان کرد - مکتوب و تحقیق محجله نسبت حضرت ایشان مظهر بطرق مشهوره
 اکابر صوفیه و تعبیر وجود موهوب که در اصطلاح صوفیه مشهور است دیان تقلید حضرت به ندبیه از نامیه
 فقها و اندامه راجعه که بنام کترین نیاز مندان صادر شده برادرم خواجہ محمد امین اگر مبادا شہودہ چند سوال کرده بود
 جواب آن میں الاجمال و التفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو بانبیاء کلام طریقه از طرق مشهوره
 مشایخ است گفتیم در اخلاص غافل طریقت صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقوی در اتصال من طریقه
 نقشبندی است و در نسبت باطن اقتدائے من بطریقه جیلانی است زیرا که اصل در طریقه نقشبندی حفظ صوت
 و تہذیب حضرت حق است و در رد که ہر آدمی اشائے با جناب واقع است و آن صورت اجمالیہ ہنر حضرت حق است
 و این طائفہ از او اسطہ گرفتہ اند تا بران مواظبت کنند و ہر وقت کہ خواہند از ان انتقال کنند بحقیقہ محققان حاصل
 در طریقه جیلانی تہذیب روح و سرست تا بچلن محذب شوند ہر وقت کہ از اعمال کنند و معرفت تجلی اعظم
 میسر شود و در سجادہ خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیہ است و اقوی نزدیک
 من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبہ باصول طریقه جنید و طریقه سہروردی است اگر چه فقیر را مناسبت
 با طرق بسیار است اما این چہا چیز ازین چہا طریقه استفادہ کردہ ام جز سے الله تعالیٰ اہلما خیر از وفادہ
 دیگر زائد از جواب میگویم کہ در بعض اوقات مراقبہ حاضر کردہ شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالیٰ
 و جبین ہر یکے نورے یافتہ کہ آن نور غالب تن است و ریاست پیدا کردہ بر جمیع دو صد کس باشند یا زیاد
 و آن را متوارث یافتہ اباعن جد و آن با اصطلاح مایہ نخت است اگر چه گہے باعتبار دنیا باشد و گاہے
 باعتبار دیانت و علم دیدم کہ آن نور بطریق وراثتہ بسپتہ من انتقال کردہ است - و الله اعلم بالصواب
 سوال دوم آنکہ صوفیہ فرمودہ اند کہ بعد فنا بشریت وجود موهوب میدہند - موسی اندر دخت آتش دین
 سبز تر میشد آن دخت از نار یا شہود و حوص مرد صا جملہ این چنین دان و این چنین انکار

معنی فنار بشریت و وجود موهوب بحیثیت لکتم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق
 شده اند آنکه نفس شهید یا غالب ترست و آنکه نفس سیه و زور آور ترست و آنکه نفس لطیفه و قوی ترست
 پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یک از این نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهی که آن غالب می کشد
 میرود چون تو بگرد و معتقدات شرع را در عقل خود جاداد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باستی
 نماید الا بعد از اجازه شرع چه در باب پیغمبر چه در باب شهید یا بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشیخ باقی ماند و حدیث
 لایون احد لم یکن مهوا بعلما جنت به - اشاره به همین مقام است چون ازین مقام مرتعی واقع شود بحیثیت
 حضرت حق و دوام توحید با و لازم گرفت و مغلوب آن شد و او را باستی نماید الا اتصال بے کیف و قبله نماید توجه و
 انجذاب خاطر او را الایمن معنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق و ازین جادو راه پیش می آید یک راه نور القادس و
 حجر بخت و آن شاه راهی است به ذات محبت و دویم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت
 واحده و طلوع آن از کوه اناف خود و انانیت و بعد از آن استقلال آن حقیقت و احده بخیاال خود بعد از
 اتمام هر دو راه یا یکی می آید بماند او را آنکه هر لطیفه حکم دارد و حکم یک حکم دیگر را افرامت نمی کند و متعاقب آن تفرقه
 می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار دل بیاورد بخواج و نفوس نشانه کار بهای مناسبه آن می کند
 و بسرو روح بکیفیت اتصال مشرف میشود و باطلی طیفه خفیه معرفه حقیقت و احده مشرف میگردد این را وجود موهوب
 گویند و این دو بیت اشاره بآن است سوال سویم - آنکه عمل تو در مسائل فقیه بر کدام مذهب است - گفتیم
 بقدر امکان جمع میکنم مذاهب مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضع واقع شود که همه اهل مذاهب
 صحیح دانند و عند تقدیر الجمع مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدا تعالی
 این قدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوای بحال متقی کار میکنم مقلد هر مذاهبی
 که باشد و از این زمان مذاهب جواب میگویم خدا تعالی همه مذاهبی ازین مذاهب مشهوره حرفه داده است - آنچه را خدا تعالی
 ایضا در جواب بعضی مسائل این خاکسار ارشاد فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم - محبت عزیز القدر
 خواج محمد امین سلمه الله - سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است - پس لازم شد که
 آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجود و طبعات
 شش و دوازدهم دارد متصل بخواج و وجهی دارد داخل نفس شهوب و وجهی دارد داخل نفس سیه که منع آن نیز دل
 صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته به روح و همچنین آواز نیز وجود و طبقات شش
 دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القادس و وجهی دارد ملصق بخنج و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه
 بقوة و استقلال اقبال دارد وجهی است از وجه قلب که نزدیک است وجهی از وجه روح که قلب مائل است پس بعد

آنست و الله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت او بسید و یار دوستی که غالب بر آن انس باشد و محبت
 اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیزان چیزها و مایه سب این چیزها باشد ان شاء الله تعالی
 و اگر اتمام سیه لطایف مقدرست آخر کار رجوع به همین چیزها باشد و استقرار در همین موطن و
 ایضا در حل معانی این رباعی که منسوبست به عارف روم قدس سره بر وفق درخوست
 کمترین ملا فرمودند و به رباعی و سه بر سر کوسه نه غارت کردم و مرا با کانا جذب یارت کردم و
 شکرانه آنکه روزه خوردم رمضان و به عید نماز به طهارت کردم شرح - بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله اولاً و آخراً احتمال دارد که معنی این رباعی بدین وجه باشد قوله و سه بر سر کوی الخ - یعنی در اول
 سلوک بر سر راه خدا بقیه فیض اکابر که از توان نعمت حضرت ذوالنعم حاصل کرده بودند تناول کردم - حاصل
 آنست که باذکار و افکار که ازین برگزیدگان کابر را روایت آمدن است پیش گرفته ام قوله مرا با کانا را الخ
 یعنی پیش از آنکه از غایت نفسانیه و کدورت دینی خلاص شوم بر رکان طریق را با اعتقاد تمام زیارت کردم
 و بهمت خواستم چه از قبیله احوار و چه از قلم اموات قوله شکرانه الخ یعنی بعد از آنکه ریاضت تمام شد و حصول
 به حاصل آمد و کار را بجا برد و گذشت و به پیشاهده پیوست و بجنب جدا شدن هر لطیفه از لطیفه دیگر احتیاج
 میجاء نه مانند ترک ریاضت کردم و این کنایه است از زوال محنت و تحقیق ترک اصول مفروض مراد نیست
 قوله در عید نماز الخ یعنی به اوقات و اصل خوشی در خوشی است و عید و عید است و بهار در بهار است الم فراق
 به خاسته قبض تفرقه روی با ستار نهاده و در بهار اوقات حقیقت نماز که حضور بی کیفیت حاصل شد طهارت
 ظاهر و عدم طهارت و نوم و لایقه برابر شد و گفته که شرط و تنویر بجانب حق می نشیند از وقتی که فحاشات از واج
 میکند یا حساب دخل خروج نمی نماید در اصل حضور ممتاز نیست و الله اعلم بحقیقت الامور
 در جواب بعض عزیزان که انکشاف حقیقت معنی قول حضرت مرتضی کرم الله وجهه و بنویشته اند
 بسم الله الرحمن الرحیم استفسار کرده بودند که معنی قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه - و لو عرفت
 الله بجمعه ما عبدتم و لو عرفت محمد باله لما اتعبد به چیست باید دانست که این کلمه در جائی معتمدیده ام
 و الله اعلم و بر فرض صحت نقل او را معنی مناسب مشرب تصوف است صوفیه ذکر کرده اند که سالک را به سوی
 خدایتعالی دوره است راه عینه قال الله تعالی و هو حکم این ما کنتم - و این راه واسطه بر تابد - و راه و سائط
 قال الله تعالی طمع الرسول فقد طاع الله - و قال - قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحکم الله و این راه
 در حق امتیان بیواسطه رنناید - باجمعه درین کلمه اشاره رفته است به تکمیل هر دوره و استقلال هر یک فردا
 فسر اینها اگر چه شناختم خدا تعالی را به جمعه علیه الصلوة والسلام عابدانی شدم و مرتبه عبودیت از من است نشک

زیرا که حقیقت عبودیت بمعرفت راه محبت راست میشود دیگر بار فرموده اگر می شناسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را
 به خدا یابان معنی که سر بان حضرت وجود و ظهور و بصورت محمد صلی الله علیه و سلم نظر باشد راه و مسائط که اتباع اشاره بانست
 راست نیامد بلکه جمع کرد بین طریقین و ایضا حق هر یک نمود و هر قاعده متکلمین نیز صحیح است زیرا که
 ایشان میگویند واجب است که خدا تعالی را بدلیل عقلی بشناسند نه بر اخبار حضرت مخبر صادق علیه السلام آنکه گفتا
 کند و معرفت محمد صلی الله علیه و سلم بنبوت مقدم است بر معرفت بسیاری از صفات و احکام پس اگر خدا تعالی
 را می شناخت و بشناخت او معرفت نبوة ایشان میشد پس بویچه کمی باید شناخته باشد - هذا نظر لعل الله علم
 مکتوب در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب مرتبه خلعت و حصول این
 مرتبه عظمی به آنحضرت صلی الله علیه و سلم به وساطت بعضی افراد است و آن
 افراد را مراد از نفس خود داشته اند بنام کاتب حروف صادر گردید
 برادر عزیز القدر خواجهمحمد امین اگر چه الله تعالی بيشموده سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی
 سره العزیز در مکتوب نمود و چهارم از جمله ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
 بعد از ارسال بواسطه بعضی افراد است مقام خلعت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم
 مستجاب گشت و با اشاره مفهوم میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت مجدد است و این مقدمه بظاهر مورد
 اشکالات کثیره است از آنجمله آنکه تو مرط فردی از افراد است در حصول مقام خلعت که از اعلی مقامات است
 مستلزم فضل و برزات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوٰة و التسلیمات و حضرت مجدد و تصدی بوجوب
 این اشکال خود شدند که خدام و فلان اگر برای مولای و مجدد و با سبب فخره تیار کننده هیچ مرتبیتی
 اینها را لازم نمی آید و فیه مافیه و از آنجمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است اَلَا اِنَّ اللهَ اخذ فی خلیفاه
اتخذ ابراهیم خلیفاه و این حدیث نص صریح است در اثبات خلعت مر آنحضرت را پس قوی به عدم حصول
 آن مرتبه الا بعد از ارسال مخالف حدیث صریح صحیح باشد گفته شود که مراد از این خلعت که درین حدیث
 وارد شده مطلق محبوبیت است نه خلعت مصطلقه فلا اشکال زیرا که تشبیه خلعت حضرت ابراهیم ازین تاویل ابا
 می کنند پس درین مسئله آنچه نزدیک تر متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت
 با اینها توفیق تحریر آن باید بنویسد باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است ولیکن در بعض
 اوقات تحقیق الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات به تفصیل و در بعض اوقات
 شیخی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متبجان کلام صوفیه لاچارند از دستن اجمال تفصیل و اغراض نظر
 از مخالفتی از زمان که قائل را در میان کلام محمل و کلام مفصل میباشد پس ناشک نداریم که در هر طائفه از زمان

فیض دیگر فتح میکنند و درین زمان قضی دیگر در میان مردمان مفتوح شده و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه
 الصلوٰۃ و التسلیمات بسبب علوم بیدار ایشانش و عموم فیضی که بر دست ایشان بر مردمان انفاشده است
 و بسبب ظهور انتظام دوره بخوبی که از حجرت حضرت ایشان سر بر آورده و اسباب آخری لا تطیق ان تحصیلها
 عقابند و عنوان خطیرة القدس و شیخ آن در و پوش آن در مظنة آن قیاس و صورت و هر چه ازین قبیل میتوان گفت
 شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا میشود و بتازگی بزرگی گامی آید ضمیمه خطیرة القدس شود بدین احوال
 نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا میشوند لایساست که این امر را احاطه ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این
 کمالات احوال انتخاب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایقاعات حق آن است که گفته شود که مصلوٰۃ کلیمه المصیبه
 تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفصیل و طکوس تجلی اعظم در عصر پیدا شود و فاشد آن حجرت شخصی باشد از محل
 و آن حجرت آن نور مجرب منبر لشرع تجلی اعظم و مشابه اعراض آن جوهر فخم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار
 و ادوار و ظهور خود است بحسب اشخاص و ازین فقر اشارت کرده باین قسم ظهور و باین تم استکمال درین
 باجمالی آتش حس در گرد کار شد و چشم او را سر لیم تلاطف او را شادام چون این مقدمه مهیاء شد دیگر نیز
 باید دانست که حقائق اجمالی که باین اصطلاح میشود و چون گفته و عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب
 و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بران محل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالی فایضه بر قلب ایشان
 میگردانند و سخن را باین مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پیده آن لفظ لا میفرمایند و متفرسان از مطالبه
 کنندگان را لازم است که از خصوصیت آن لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالی و معرفت غامضه
 سازند پس فیما بین فیه اقامت لفظ خلقت و استجابته علی الله صل علی محمد و صلیت علی ابراهیم و تصویر دایره که مرکز
 آن صحن ذات است محیط آن کمالات ذات و نا صیر و ده آن مرکز دایره تامه که مرکز آن مجبوت است محیط آن
 امتزاج محبت بندیرنگ فن اشاره و اعتبار است اعتراض ثلث این مقدمات و از نیش و چنانکه صورت ظاهری
 اسرار بری اعتراض بقدر انبیا و اطهار اسد و یا و بر ذنب او و چنانکه ندارد و همچنین است سخن حقیقت قرآن
 و حقیقت کلام حقیقت محمدیه و بیان دوار و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است
 و بعضی اعتبارات اجمال فیوض مقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه محل شده است جمعیت پیدا کرده
 و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض مقدمه است مثلاً امثال حجرت و انانیته کبری درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه
 تفصیل متقی این دوره شرعی که این ورق گنجایش آن ندارد و با چنانکه شیخ مجذوب حاصل این دوره اند و بسا
 سعادت محمدی این دوره که از زبان شیخ بطریق بفر و ایما سر زده و شیخ قطب شاد این دوره است و
 زینست و بیسیاسی از گزبان باطلیعت و بدعت خلاص شده اند و تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور ادوار و مکنون

کائنات است و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض است اعظم الله تعالی له الاجور فقیر در اکثر معارف که شیخ بزرگوار
 فتح دود آوری صدق است مثل اشاره توحید شهودی اگر چه شیخ از مرز وایما داران تجاوز نکرده سخن بی پرده
 ادا فرموده و مثل قول بختانیت علما اهل سنت و معارف اجمالی که تقلید انبیا علیهم السلام خدا کرده اند و مثل
 بنون آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر است بر بیان خطیبه القدس و تجلی اعظم و آن متعین
 است در نفس کلیه لسان صورت را بهی که در مرآة متعین شود از این تعین بساطت اولی چند مرحله برتر است
 و ایشان هر چه از این مرتبه خبر میدهند همه راست است و درست است و درین صورت واجب است قول بحدوث
 ماسوی الله و قول باراده که تعلقات متجدده داشته باشند نیست آنچه نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ
 مجید متعین شده و اگر تحقیق داشتند در حل این اشکال سر دهم میتوانم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلقت
 است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلقت بر بنی آدم
 بآن معنی که توسط او بعد هزار سال مردمان حصه از آن خلقت یافتند و در اینجا هیچ خدشه لازم نمی آید بلکه
 فضائل اضافیه مثل مقتدا و تبعوع عجم شدن بنویس خلق متحقق شده است و همچنین هر عالمی که سبب او
 جمع همتی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم درست کنند و آن عالم واسطه عموم
 دعوته و مقتدا بودن آنحضرت صلعم مرآن قوم را خواهد تار آن مبارک است - و الحمد لله تعالی اولاد آخر
 و ظاهر و باطن و صلی الله علیه و سلم خلیفه محمد و آله و اصحابه و سلم تسلیمات کثیره
 انصاف - مکتوب ارشاد اسلوب که بیکه از علماء دین منوره علی صاحبها الصلوٰة و التسلیمات
 و تحفیه ضمن اجازة روایت حدیث شریف تلقین ذکر فی و اثبات موافق طریقه علیه نقشبندیه ارقام فرمودند
 اکمل الذی حض بده الامه المرحومه بفضیله عظیمه به حفظ الاسناد و اند من شانهم بسط الطرق و علیند
 و ما اعظمه من ابداء و الصلوٰة و السلام الاثمان الالهی علی سید المرسلین و قایده الغر المحجلین شیخ المنزین
 یوم الدین علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد فیقول العبد المقتدر الی رحمة الله الکریم احمد المدعو ولی السید محمد الکریم
 العمری الدیلموی و قد علینا بکرمه و لی من اقلیم هند و ستان حمینا الفضل من العلوم الدینیة حصته و افراده الکریم
 علیه آتانا صلاحه و برکات تقواه فی ظاهره و باهره و بحفاظه الحجة النورانی العظیم الفاضل سیدنا النبی الکریم
 الخطیب بالمسجد النبوی مولانا المکرّم المجل الشیخ ابراهیم افندی ذکره الله تعالی فیمن عنده و ضاعت
 بره و رشده ابن المرحوم مصطفی جلی الشیخ اعظم الامور و اولی فی افق اخیر نوره فارادان بقرآن
 شیان احدیث و استجاز فی امر الصم لے روایت فقلت هذا امرکم یا اهل الحرمین بدآ و الیکم بعد و تلك
 کلمة کنتم احر بها و اهلها حتی الرب المجد و فی الی الا و المجد بدآ من الاله جابته مستمرا بمن توفیق ارشد

والاصحابة فقرأ على أوائل الكتب المستنيرة وغير ما من مشاهير الكتب الحديثة والفتية الذكر بالفتي والاشبات على طريق السادة
 النقيبندرية واجزته بكل ذلك وجميع تصحيح رواية شرط المعبر عنه بالعلم وحيوة بما وصاني به شياخي من التقوى وافتح جادة
 المستنيرة في الظاهر والباطن وقد اتصل بسندى واحمد بسبعة من المشايخ اجمالا للكرام الائمة الفادة الالعلام من مشهورين
 بالحسين المحمدين الجمع على فضله من بين الخافقين الشيخ محمد بن العلاد الباهلي والشيخ عيسى المغربي الجعفري والشيخ محمد
 بن محمد بن سليمان الدواني المغربي والشيخ ابراهيم بن حسن الكوفي المدني الشيخ عيسى بن علي العجمي الملكي والشيخ احمد بن محمد
 بن النخعي الملكي والشيخ عبد الله بن ساهم البصري ثم الملكي ولكل واحد منهم رسالته جمع هو فيها ما
 جمع له فيها اسانيد المتنوعة في علوم شتى لا الباهلي فاجازني بجميع ما في مقتضب الاسانيد الذي جمعه
 الشيخ عيسى له شيخنا الشفة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكوفي عن ابيه وعن مشايخه الائمة الذين سرقنا اسمائهم بعد
 ابيه لهم عن الباهلي واما الشيخ عيسى فتناولني مقاليد الاسانيد تالفه شيخنا ابو طاهر واجازني بجميع ما فيه ابو طاهر
 عن الاربعة المذكورين عنه واما ابن سليمان فاجازني بجميع ما في صلاته يخلف تالفه شيخنا ابو طاهر مشافهة عن المصنف
 مكانته واجازني بجميع ما فيه ولده محمد وفلده عنه حواجز في جميعه السيد عمر عن جده عنه واما الكوفي فاجازني بجميع
 الاثر تالفه مما عاين عليه ابو طاهر لقرابة علي ابيه المذكور واما العجمي فالف الشيخ تاج الدين الدبان رسالته بسط فيها
 اجازته في جميع ما رواه العجمي ابو طاهر عنه وكان ابو طاهر قارى در سنة اخضر تلامذته به وقرا عليه الستة بكاملها سمعت
 من الشيخ تاج الدين القلعي الحنفى مفتي مكة اوائل الستة وثلاثين من سندا الدرعي ووطا محمد وآثاره واجازني لسايرها
 وجميع تصحيح رواية عن العجمي واما النخعي فلم رسالته جمع فيها اسانيد اجازني لهما ابو طاهر عن جميع ما نولت لهما الشيخ
 عبد الرحمن النخعي ابن الشيخ احمد المذكور واجازني لهما عن ابيه واما البصري فالف ولده الشيخ الساهم له رسالته
 اجازني لهما وجميع تصحيح رواية السيد عمر عن جده الشيخ عبد الله المذكور وسمعت منه اوائل الكتب حواجز
 ابو طاهر عنه وسمعت منه ابو طاهر سندا لانا احمد بكاه عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقرا عليه شمائل التريدي بكامل
 الاحديث سمر السار فاني سمعته منه وذا آخر ما رواه تالفا في هذه الوقفة واحمد اول وآخر وظاهر وباطن
 در جواب مكتوب مخدوم شيخ عبدالرؤف اصدار يافته حقائق ومعارف آگاهة ذكره اهل السرة
 عزيز القدر طيل المقام زبدة الكرام قدوة الانام ثم شيخ عبدالرؤف سلمه الله تعالى - از تفسير ولى الله عنى عنه
 بعد از سلام محبت التيام مكتوف باد - مكتوب بحجت اسلوب كه در تفقد اين ضعيف اصدار
 شن بود رسيد احمد كه حشره نيزان متوجه حال اين مسكين شكسته بال انداز توجه تفقد ايشان
 اسيد قوى مے شود ترقيت از مكارم اخلاق ايشان آن سست كه آينده بر حسن گذشته متفقد
 احوال و داعي بظهور الغيب باشند به احسن الله اليكم واطال بقاكم وكم فؤادكم وكم عوادكم وكم عبادكم وكم اولادكم وكم آخر

در جواب مكتوب مخدوم شيخ عبدالرؤف اصدار يافته حقائق ومعارف آگاهة ذكره اهل السرة
 عزيز القدر طيل المقام زبدة الكرام قدوة الانام ثم شيخ عبدالرؤف سلمه الله تعالى - از تفسير ولى الله عنى عنه
 بعد از سلام محبت التيام مكتوف باد - مكتوب بحجت اسلوب كه در تفقد اين ضعيف اصدار
 شن بود رسيد احمد كه حشره نيزان متوجه حال اين مسكين شكسته بال انداز توجه تفقد ايشان
 اسيد قوى مے شود ترقيت از مكارم اخلاق ايشان آن سست كه آينده بر حسن گذشته متفقد
 احوال و داعي بظهور الغيب باشند به احسن الله اليكم واطال بقاكم وكم فؤادكم وكم عوادكم وكم عبادكم وكم اولادكم وكم آخر

حضرت مخدوم شاه نور الله بدعا و فی سبیل الله تعالی معنی این بیت التماس کرده بود
 که منسوب است بحضرت حکیم سنائی قدس سره بیت این است بوقتیوع صوت باجمال و وقف تفصیل منحلست حال
 و حضرت ایشان ادام الله بقاره معنی آن تبو جبهه نوشته اند که تاویل این بیت بر قاعده تصوف آن است که
 در مرتبه فیض اقدس ذات بخود عالم شد بعد از آن با بنیاب خود التفات فرمود بر نحوی از ان آنجا حقیقت
 گشت از ایمان ثابت پس در مرتبه اجمال که عبارت از مرتبه فیض اقدس است بود اجمالی بقوع است و
 ماهیات تابع آن که به تشعب التفات با بنیاب خودش تشعب شده و او را تحققی و قیامیست الایه ذات
 و در ذات و براسه ذات و در مرتبه فیض مقدس که تفصیل عبارت از دست حقیقت وجود تابع ماهیات شد پس
 در مرتبه احکام طایفه بر روی کار آمد حقیقت آن احکام وجود است لیکن مفید بقانون آن ماهیت معین
 بمسطر آن پس درین مرتبه وجود تابع ماهیات گشت و در تحقیق مسئله سیادت فرزندان
 شریف که پدران آنها و و شرقا باشند بروفق التماس خاکساران امل فرمودند
 اکمل سیادت و شرف را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان نه فرموده اند که حبیبیت و در قرآن ثلثه اولی هم
 اصطلاحی مقرر نه شد آنجا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن احکام شرع دایر فرمودند لفظ اهل قریبی و اهل سیم
 است و فقها اتفاق کرده اند که اگر کسی چیز بر حسینین یا حسینین وقف کرد فرزند حسنی یا حسینی چون
 پدرش حسنی یا حسینی نباشد داخل نه میشود و این موافق علم الساب است و موافق احادیث صحیح و اگر بر ذریه
 حسن و حسین وقف کرد این حسنی یا ابن حسینی که پدرش حسنی یا حسینی نیست داخل می شود و در لفظ و اختلاف
 کرده اند پس خلیفه فقیه درین مسائل آنست که گوید اگر اصطلاح زمان واقع شده باشد که شریف و سید
 بجای اهل بیت و ذوی القربی اطلاق کنند همه بنی هاشم سادات باشند و اگر اصطلاح زمان چنین است
 که ذریه حسن و حسین را گویند اولاد بنات نیز داخل باشند و اگر اصطلاح زمان چنین باشد که حسنی یا حسینی را
 سید و شریف گویند اولاد بنات داخل نشوند و حق آنست که شیخ جلال الدین سیوطی گفته است در رساله
 العجاظه الزینیه فی السلاله الزینیه که اتفاق السلف علی ان ابن الشریفه لایکون شریفا حتی یكون
 ابو شریف پس اینست اصطلاح مشهور از سلف و خلف و پیچ شبیه نیست که در زمان ما رسید
 شریف حسنی و حسینی را می فهمند پس اطلاق اسم سید و اولاد شریفه و سیده چون پدرش شریف نباشد صحیح
 نیست و کفایت هم از جهت آباست و نسب هم از جهت آبا - آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر این را از
 بنی هاشم و سید و سیمان بایشان نداده و حضرت عمر رضی الله عنه دفتر بر قبایل نهادند و اولاد بنات
 قومی را با نام منسوب ساختند نه بقوم محلات و اهل نسب او اهل الی آخر هم بر همین رفتند لهذا محمد باج را

در عثمانیان می نویسند نه علویان حالانکه والده ایشان دختر حضرت امام حسین است رضی الله عنه و شواهد
این مسئله بسیارست و من انکر الاجمال یا من علیه التفصیل والله یقول الحق و هو یدعی البیضاء - اگر کسی گوید که
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما سیادت از طرف والده داشتند پس می باید که سیادت
از طرف والده باشد جواب گوئیم که سیادت در عرف تقدم بمعنی بزرگی و ریاست است و آنحضرت صلی
الله علیه و سلم ایشان را تشریف دادند باین که هما سیادت شایب اهل البجته امی رمیسا شایب اهل البجته
و این سیادت بلاحظه کلمات باطنه است نه بحسب نسب و هر حکم که ایشان داشتند از احکام اهل بیت
بود وی القریب همه از جهت با شمیم بود الا ذریه آنحضرت صلی الله علیه و سلم برون که از جهت والده داشتند
و ابو عبد الله حاکم روایت کرده است حدیثی باین مضمون که اولاد هر کس منسوب میشوند به پدر خود الا حسن و حسین
که منسوب بمن اند پس اگر ایشان را محمدی بگویند درست است و این کرامت است مخصوص بایشان و من بعد
حکم همان است که سیاده اصطلاحی است اگر مردان خارجی و غیبی بودند است و هو الظاهر پس سیادت از جهت آبا
باشد و نه لامحبات و اگر اصطلاح دیگری باشد بجهان اصطلاح سخن گوئیم حے اگر قومی سید ترک را
بگویند یا حبش را فلا منا قش فی اصطلاح بکلمه الفقیر لے رحمة الله الکریم ولی الله بن الشیخ عبد الرحیم
برایست حضرت محمد و م میان محمد عاشق بعلتی سلم الله تعالی پ نوشته اند
شوقی که بدیدل شهادتیم بحقیقت از آنست که تجد در در رنگ زوال بدامن او دست نیرسد زمین یک
لطیفه است که بخودش می پیچد از یک سر بر می آرد و قبله توجه دیگر بر می سازد و بخود اندر میگردد و منتقل
النفیات عن جراتها و صیاتی با علو انتقل بینه بعضی نکات غریبه که در بعض
اوراق به خط مبارک ایشان یافت شد - تبرکات نقل آن نموده شد منحصرا
عم بزرگوار من علیه الرحمه حاضر بودند در اینجا تحقیق بیت مشهور که علم حق در علم صوفی کم نشود و این
سخن کے با و مردم شوق بحث افتاده بود و هر یک چیزی میگفت شخصی از مجلسیان توجیه آغاز کرده که علم
حق در ترکیب مقلوب است تقدیرش آنکه در علم صوفی کم نشود - فلا شکال حق من بر بداهت جواب دادند
این سخن کے با و مردم نشود - منهما - طفل بودم که شیخ فیروز شاه که از مشاهیر عصر بودند و در سلسله شیخ
آدم نورس پیوند داشتند بملقات حضرت والده رضی الله عنه آمدند همانا که شرب ایشان تجویز و تیر حق
سبحانه بود بصبر دنیا و لاند ازین مسئله با حضرت والده بحث میکردند این فقیر با وجود طفولیت قطع بحث
کرده بایشان و انهم کم لصر یا از غایتی ضعیف و ناتوانی چیزی که خلف ما باشد نتواند دید بلکه آنچه بر سر ما
باشد نتواند دید بلکه اقرب بر سر از نفس خود چیزی است نفس خود را نتواند دید با وجود این ما تو اینها را

باشد که لطیف را معجز کند از این ترقیات از او نه با علی نهایت در تباح و استعاش آمده ترک آن
 بحث نمودند و یکی کلام ایشان بعد از این تقریر ستایش این مسکین بود و پیش حال و بیان مال و اندک علم
 منہما۔ روزی حضرت والد قدس سرہ در راه سے میرفتند و پہلی بود کہ یاران نبوت سور سے شدند بعضی یاران
 از نوبت رعایت تہنیت نکردند و بحال پیادگان و ملال ایشان التفات نمودند حضرت ایشان گفتہ فرستادند
 کہ تو کہ تعالیٰ اعدا ہوا قرب للفقوی در کلام سیدارہ است در فکر تجسس آن افتادند و مقصود کلام نہ فہمیدند
 فرمودند پیر سید کہ این آیتہ در قرآن ہست یا نہ دریافتند کہ غرض چیست میان بد را حتی فرود آمدند و التماس
 نمودند کہ این آیتہ در محلے واقع شدہ کہ یعنی درون بعد از وی ست منہما۔ روزی حضرت والد قدس سرہ
 بمیان مسجد دلیل طافہ فرمودند کہ رغبت خاطر شما بصوت متناسب بیشتر است یا بصوت جمیلہ گفت بصوت
 بمسم فرمودند و گفتند حشیدین کے بودا نند دین نہ منہما۔ در نیم چون خسرو شیرین ہم آمدند ندیمان
 باہر خسرو این مردم را دستا نندازند یکے گفت در زمین کجے نہادہ بود و فرید و نے ازان خبر یافت و آن را
 باز کرد و کجہ داشت دیگرے گفت تدروی بآئین سردی میخارمید و بازی میگرد ما گاہ شاہین آمد و او را
 پنجر کرد۔ دیگرے گفت چشمہ بود شیرین تشنہ شیرے بدانجا رسید و سیراب شد۔ دیگرے گفت بعلے بزرگان
 قیمت در کانے نہان شدھے بدان اطلاع یافت و برگوشہ تاج نہاد و رونق بر رونق میفرود۔ دیگری گفت
 گوہرے بود و فرود آزا بیا قوتے منضم کردند عقدے گران بہا ازان منتظم شد۔ دیگرے گفت آفتاب و ماہ ہر دو
 با ہم قرار گرفتند خسرو گفت شیرے بودا ندھن غرامی گوزنے راہ او گرفت رسن در گردن شیریان افکند
 و اسیر خود کرد شیرین گفت شاہے کامرانی کینر کی را نخواست کنون کرد دست خمسہ نقلی و جام ست کہ بخیر
 کہ صد خسرو غلام مست بہرم در سایہ آن ماجو یا ندھن شربت و دولت مار و زبادی منہما مستعد خان
 حرفے بود از فضلای روزگار و مقولہ تنگاہے تمام داشت بعد از تحصیل جاہ و شمت بطون خویش مراجعت نمود
 و آنجا تروج کرد چون دو مہفتہ از تروج او برآمد بدل سے دردی پیدا شد و در یکد و ساعت جان تسلیم کرد
 شنیدم کہ در آن زمان این بیت تکرار می نمود و ست تاسف بر ہمے زندہ عمو تحصیل دانش رفت نادانم ہنوز
 کار دان بگدشت من در سامانم ہنوز ^{سکھ} و من منطو ماتہ دام فضلہ۔ فراغت یافتہ از حج و عمرہ چو حرامے
 سر کوئی تو بستم چو دیدم روی زیبائے تو جانان ز تشویش و جو خویش رستم نہ بیاساقی بدہ جام شرابے نہ
 کہ محمود صوبے استم ایضا۔ محبت نام جو شطیح و میل نفس گشت نہ سراہل محبت در دو عالم گا و خرا باشد
 ز نازک طبع غیر از خود ما سہائے آید نہ دخت بیدار دیدم کہ داکم بے ثمر باشد نہ بوسعت مشربان بر یک تعلق
 و نمیکردہ اگر نقشے ز نے ہر روی دریا بے اثر باشد ایضا۔ مزاج صاف طبعان را بجز غریب نمی سازد

لہ منہما حضرت ایدم تمام اخباری ضعیف الشیخ ابی طالب الشیخ ابو عبد اللہ الشیخ شعبان لم یخبرنا فاستہوت فی رمضان ہی صائم فقال محمد بن راشد
 آتہ ملائم بارہ علی شہساری صا شیعان کلکت را تقدیم بادہ الا علی علیہ السلام صا شیعان :

مکر در آب صاف چون کجا وطن گیرد صفها بخت باطن نیز گاهی جمع میگردد بر و الوعد را چون درویشند
 تماشاکنند ایضا - هر زده گری مانع نور دل است ای شکوند بیست تانشت کجا باطنش صاف نشدند
 و دواست درین بر جمع اضداد توئی نازم نمک ریزد دل مجروح من هستی و مرهم هم بهم بهمان و جان فدای
 وضع شوخ شهر آشوب به قیامت می نمائی دم عیسی و مرهم هم بهم درین و بیت اشارت کرده شد به حال
 عجیب که آن جمع است در خلق قلب و انس روح در یک حالت و قادی از آن یک و التذاد از آن دیگر یک دفعه
 سه توئی اول توئی آخر توئی ظاهر توئی باطن به توئی مقصود اول دل توئی مشتاق به هم هم به نیک منبع درینجا
 مختلف فواره میجوشد به مزاج حرص قارون زهد ابراهیم آدم هم بهم به بخارے از زمین خیزد و با وجود آرمیزد
 گلبه باران دینان است و گلبه برف و بزم هم بهم درین سیریت اشارت است با محمل حقایق متخالفه در یک حقیقت
 و امتیاز احکام در میان حقایق متخالفه سبب امتیاز صور و ممالک که لایه طرفه نرنگی درین کاشانه نرنگی
 که عالم پائے کوب از دست عشقت گشت و آدم هم بهم درین بیت اشارت است بسریان عشق در جمیع عالم چه
 خلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد بآنکه سبب سرایان
 آن صحت کلیاست به در تقریظ رساله بعضی اهل عصمه که الحافیه موده بودند به
 رایت و ریقات نذل بشره با به علی بشه تحریر لایا موهضابطه طویل و کریم النفس و العرق با جده بجله الضحا
 لمن لاذ حایطه و ما کان من مدح قضیه ثبوتیه و ما کان من قلعخ فدا عنه لایطه و لا غریبه ی نکتته المعینه
 از العلم مبسوط و ذلک باسطه رباعی تامل بری مدک تازنده دل است به تانوس نازنده بازنده دل است
 گویم بتور مری اگر نفهمی آنرا این جوهر تابنده بخود زنده دل است به نگریر تو نمحلی پذیرد به روگردان
 بعد ازین از ناگزیرد من ترا مشفق تر از صد پدر و دمن آویند مرا حکم مگیر به غیر من گریاتو بایستی بود
 آن و بال است و عذاب است و سحر به جان من در چو یار خود بسوخت به من عذاب الهی اجر نه یا حیم
 بقرم روز و شب بے روی یار به باز بنما روم یارم یا قدیر به اندرو غم بے جانش نارسد
 که شود یارب جو صلتش مستیتر به ای برادر بعد ازین هشیار باش به فرق میکن در میان شیر و شیر
 در کشف دقائق معانی - رباعی که درین نزدیکی از زبان خامه گوهر فشان بندگان
 حضرت ایشان تراوش نمود و بموجب استدعای حضرت محمد و شاه نورالدین بدین توئی تحریر یافت
 برادر عزیز القدر شاه نورالدین تعالی - از فقیر لعل عقی عنه - بعد از سلام محبت مشام مطالو نمایند
 که معنی این رباعی استفسار کرده بودند که تامل نگنند مدک خواهنده دل است به تانوس نازنده بازنده
 دل است به گویم بتور مری اگر نفهمی آن را این جوهر تابنده بخود زنده دل است به

غرض ازین باقی تنبیه است بر حقیقت ایشان که آن را نمیکنند و بیان طبقات آن حقیقت پس طبقه
 ظاهر و از وی قوت مدر که متحرک بالاراده است و این معنی در جمیع انواع حیوانات یافته میشود این طبقه آن است
 که ایشان بآن ممتاز باشد طبقه حقیقی تر ازین عقل است که در حیوانات یافته نمیشود و اخص صفات عقل انتقال است
 از چیز به چیز خواه بطریق قول شارح باشد یا برهان یا دلیل مطابق یا حدس و آنرا باعتبار این صفت بتوس
 تازنده تعبیر کرده شد زیرا که در در فتن عقل در افکار مشایست بد و بدن اسپ تیز رو و در لفظ قوس اشعار
 است بآنکه اصل عقل همان قوت حیوانی است هر چند زیادت بعضی امور نام عقل انسانی یافته باشد و نیز از آن
 صفات و فخر و بر خود گشتن و در جلب نفع و دفع ضرر و حسب جاه و همت صرف کردن است و باین اعتبار بازنده
 گفته شد و این طبقات بمنزله پست است حقیقت آدمی را و اصل حقیقت او گوشت و پوست تابنده یعنی متشبع
 و بخور زنده یعنی بخور و جسم بازنده میشود و او را معنی زندگی از کس حاصل نشده و آن نفس ناطقه است
 بلکه جوهری که روشنی نفس ناطقه از وی است و او را حقیقت حجاب است از تجلی اعظم که در سطح این نفس ظاهر
 و در آخر ملحق خواهد شد تجلی اعظم و ابد الله بر همان وجه خود که بمنزله وجود عرض است بنسبت جوهر در ضمن تحقق تجلی اعظم
 ابد الله متحقق خواهد ماند و السلام به عزیز معنی این بیت استفسار نموده در جواب او امل فرمودند
 بیت امی مشکل حل و مشکل بجز زان سوے ازل بهشت منزل به بسم الله الرحمن الرحیم اگر سیم احمد و سلام
 علی عباده الدین اصطفی ما بعد میگویی فقیر الله عفی عنی می کنی صاحب مسموعات از خواجہ عبید الله
 احرار و ایشان از خواجہ محمد یار ساف دست اسرار هم نقل کرده اند استفسار نموده بودند لهذا آنچه در حالت را
 تیه بخاطر میرسد می نویسد و الله هو الموفق الصواب و امی مشکل حل و مشکل به زان سوے ازل بهشت منزل
 این بیت مسوق است در تعریف حال انسان کامل قوله امی مشکل حل یعنی امی اجمال تفصیل و این کلمات
 است بآنچه نزدیک صوفیه صافی مقرر شده است که عالم تفصیل است و انسان کامل اجمال آن و در علم
 انک جرم صغیر و فیک انطوی العاکم الکبیر قوله و امی مشکل حل یعنی ای علت غایه عالم زیرا که هر چیزی
 که پیدا میشود و نظر حکمت الهی میفهمد که این ایجاد و علت غایه است و تشخیص آن نمیتواند کرد چون معرفت او
 بانسان کامل رسید آن مشکل حل شد و آن بهم تشخیص گشت و حکمت ایجاد عالم مبرهن گشت پس این کلمه
 اشارت بآن نکته که برالسته صوفیه می رود لولا که لما خلقت الافلاک قوله زان سوے ازل الخ اشارت
 است بآنکه حقیقت انسان کامل یعنی نقطه از مبادی که اصل وجود او شده است و وجود او ظل آن نقطه گشته است
 حقیقت الله است که جامع جمیع صفات کمال است و احدیته جمع و جوب و امکان و آن حقیقت پیش از
 حقائق و جوهریه که از آن بعد مرتبه متحقق شده است تقدما و اتیالا زمانیا و لامکانیا لایخفی و در تحقیق عدد و

نکته آنست که صفات ذاتیه نزدیک مآثریدیه هست و نزدیک اشاعره هفت پس عدد اکثر را اختیار کرد
 که اکثر اعداد است بطوری که اراوه نموده است و هذا القدر کافی من کل من طلع علی اف و اق القوم و اجمعه و لا و آخر اخطاه و
 شخصه از معنی میت خواجه حافظ علیه الرحمة که هرگز نمیرد آنکه دلش ندهد شد عشق آخر سوال کرد
 که مراد از عشق و موت و حیوة چیست و گفت که عشق الهی چگونه تصور شود که موقوفست بر
 تصور مطلوب و تصور مطلوب اینجا نکته محال است و اگر مایه تصور کنند معشوق بهمان وجه باشد
 و اگر مراد عشق منطهری باشد باید که عاشق دینار و درم را نیز عاشق الهی گویند حضرت ایشان جواب فرمود
 الحمد لله المراد من العشق المحبة الذاتية التي لا تنال الا بالتجلى الذاتي والمراد بالحيوة الحال الجامع بين الجذب السلوكي
 الذي يلبس به الانسان خليفته حتى ويتوقف على وجوده بقار العام والحد بالموت رد النفس الى اسفل السالكين
 والانفاس في البهيمية وكفى في تعلق الذي ارادنا في الاله بالظهور في الظاهر وبل الدائرة احاطة بحركة اشعلة
 الكون التي في تلك الشعلة وبل الاجسام الارضية الى المركز ولا يحتاج الى تصور شئ وان كان تتبع التصور
 ثم الوجه الذي حصل به العلم آية لانه فالمنطبع في النفس هو الوجه والمنكشف عليها نوع من الانواع الا
 مكشوف هو الكنه وثبوت حسب الله عز وجل فضلا عن امكانه ثابت بالكتاب والسنة واتفاق الامة قل الله تعالى
 يحبهم ويحبونهم وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب نقار الله احب الله نقاره وكلام كبر الامة كثير لا يحصى
 علم من اراد يتبعه والسلام علم من اتبع الهدى عزيز معني اين فقره که از کلام حضرت شیخ
 ابوالحسن جرقانی استفسار نموده بود که گفت اگر دعوی کنی معنی خواهند چون
 معنی پدید آمد سخن ننماید که از معنی هیچ نتوان گفتن در جواب نوشته اند ظاهر آن است که
 لفظ سخن ننماید تحریف شده است در اصل سخن ننماید باشد در صورت معنی ظاهر است که اگر کسی دعوی
 الیائی بکند از وی تحقیق آن کمال بطور آمار آن طلب کنند و چون معنی یعنی نسبت الی بطریق غلبه در
 شخصه متحقق شود سخن ننماید یعنی وی مشغول باظهار آن نسبت و شرح و بیان آن نمیشود زیرا که
 الفاظ از بیان حقیقت آن نسبت قاصرند اگر نسخه صحیح سخن ننماید باشد معنی او سخن ننماید و مری ظاهر شود
 روزی عزیز بحدوث آنحضرت سلمه غرض که چند طربانیکه خوانده از آنکه غزل عراقی بود آنجناب خوش فرمودند
 نخستین باده گاندر جام کردند و طربانیکه آن گفتم کردند زویری قدم موی برآمد مراد از آنجا که نام کردند
 بود باشد در امکان صورت حق و آن صورت همانرا رام کردند و همه بایست تفصیل از آن چه مکارم را بما اتمام کردند
 شرب و صدقه آنجناب غیب و مراجع ازل در گام کردند و چون غلطیدم دستها بهر سو و حرفان حتی از من وام کردند
 حقیقه که مستور از نظر بود و بهما مشهود خاص علم کردند پس انگیزج در بار باز کردند با تمام فنا اگر ام کردند

امین رمزی دقتی باتو گویم: بخود آغاز بر انجام کردند بمغرض نظم این ابیات شرح بیت اعرافی است علیه الرحمة
 و تعیین مراد از زیاد و جام و مستعاره از چشم ساق و حال آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از
 جام منزله مکان مراد باشد و از ماده کمال او با فاضل صور انواع و خواص آن و از مستعار چشم ساق فیض حاجی
 که عبارت از تجلی عظم است با صلاح با حقیقت محمیه با صلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدل با وضوح
 از مستعار چشم ساقی کرده شد گفته آمد که مغرور بآن ماده کرده شده است عکس روی آن گفتم ز روی البین
 اشاره به همین معنی است و دیگر آنکه کلماتی که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استیقامت
 احکام لطائف ایشان بآن حق شده بواسطه احجاریت افراد کمال است که وجود ایشان بجهت مصلحت
 تفضیل مراتب اجمالیه و جویا است و فی الحقیقت بعثت لایتم مکارم الاخلاق و این اشارت بهین تفصیل
 تواند بود پس این افراد کمال را در ازلی با استعداد کمالات و جویه نواختند و در نشر دنیا از ایشان آثار بهمان
 استعداد بر روی کار آمد مل و ناهیب پدید آمدند و اعلام ارشاد بر افراشته شد و سبب هدایت جماعت بنی آدم
 گشت و حقیقت جمیع افرادی آدم از لفظ الهی چنانچه می بینند و ذهن ایشان بآن حقیقت مجرود بود و همه از
 وجه متصف میشوند و این همه بر کات نفوس کامله است چه نفوس مقابله با اجساد و چه مفارقه از آنها و معاد
 این نفوس ضحلال است در تجلی عظم و مشمول شدن بفیض آن بر وجهی که انا واسطه ایشان را در خود متکامل
 سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا باشد و در پیچیدگی لایق این معانی بطریق ابجاری و بلسان اشارت
 او کرده شد باز نکته دیگر او کرده آمد که تجلی عظم امید او معاد نفوس کامله است و والسلام بن
 تحقیق معنی بعضی ابیات فتوی مولوی قدس سره که غریب سوال بخوده بود و حضرت ایشان
 جواب آن ارشاد فرمودند: ابیات این است که نوشته شده نه هم بخوان استیلا ابریل
 اے عموم: تا بظنون انهم قد کذبوا این قرائت بخوان که تخفیف کذب این بود که خویش بند محجوب نه
 در گمان افتاد بجان انبیاء: از اتفاق منکر است اشتیاق جواب احمد بن صحابه در آیه حق اذ استاکبر
 و ظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها گفته بود که میخواند و گفته بود که
 تخفیف میخواند و تخفیف را مفسد معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه ناپید
 شد نه پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمعی که ایما آورده
 بودند خطر از تدا بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ نسبت انبیاء محظور ایشان شد و اگر گفته بود
 تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که بدروغ گفته شد با ایشان یعنی خدا تعالی
 وحی دروغ فرستاد بایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست آخر جارج البخاری عن عروة عن عائشة

قالت له وهربا لهما عن قول الله عز وجل حتى اذا استياس الرسل قال قلت الكذبوا له كذبوا قالت عايشة
 كذبوا قلت فقد استيقظوا ان قومهم كذبوا هم فاهوا بالظن قالت اجل بعد من لقد استيقظوا بذلك فقلت لهما واطنوا
 انتم قد كذبوا قال معاذ الله لم تكن الرسل تظن ذلك ببرها قلت فما بال هذه الآية قالت هم اتباع الرسل الذين
 آمنوا بربهم وصدقوهم وطال عليهم البلاء واستأخروهم النصرة حتى اذا استياس الرسل ممن كذبهم من قومهم
 خفت الرسل ان اتباعهم قد كذبوهم جاز نصر الله عند ذلك وعبد الله حين كذبوا به يتخيف من يخافه ويخفت خدائعا
 جاعلي ديكر ميفرايد و زلزله حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه من نصر الله وجاهي ديكر ميفرايد او لم تؤمن قال
 بل هو لكي يطمئن قلبه و آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمودند سخن احمق يا لشك من ابراهيم و حنظله گفت نفی حنظله
 پس شك و ظن اينجا مجازست بمعنی آنكه خاطر ايشان بحسب حمايت بشرت مضطرب شد مانند اضطراب
 شك كننده در حقيقت و عي مانند اضطراب ظن كننده كذب و عي و اين مشابه ساير متناهايات قرآن است مثل تل
 چرا كه بنسبت ظن كه بمعنی جواب آمده است في المكثاف عن ابن عباس و ظنوا حين ضعفوا و غلبوا انهم قد اختلفوا ما و عدا
 الله من النصر و قال كانوا اشيورا و تلاقوه و زلزله حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه من نصر الله فان صح هذا عن
 ابن عباس فقد ادا بالظن بالخطر بالبال و يحس في القلب من شبهة الوسوسة و حديث النفس على ما عليه البشرية
 و اما لظن الذي هو ترجيح احد الجانزين على الآخر فقد جاز على رجل من المسلمين فبال رسل الله الذين هم اعرف
 الناس بربهم و انه متعال عن الخلف في الميعاد منزه عن كل قبح مولوي قراة ابن عباس اختيار ميكنند و توجيه
 ميفرايند كه احوال انبيا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب ميشود و احوال آينده را بعي العين مي بينند و
 در بعض اوقات حجاب بشرت مانع مي گردد و از حالت راي العين فرو مي آيند و ضيق خاطر و اضطراب
 بشه يه و مهيد بهمين حالت حجاب را بطريق مجاز لظن تعبير واقع شد مكتوب هدايت اسلوب
 بر حسب استدعائي كه تحريف كه در طلب دليله واضح بر آفرقه ناجيه واقع شد تحرير يافت
 الحمد لله فالصلوة والسلام على افضل انبيائه - اما بعد روزي عزيمت فاضله ذكر كرد كه هندوستان
 توفيق اسلام يافت و در بچي تعليم شرائع اسلام افتاد و دينيلا شخصه از شيعه با و برخورد و گفت اسلام طرق
 متعدد دارد و صاحب تبيين طريقيه شيعه اماميه است كه مدار ايشان اتباع ائمه اهل بيت است
 و اهل البيت او برخلافيه زينه بار تر استحصان نواحيث كراه نسا نديا تا من شرائع اسلام بر طور اماميه
 تر تعليم تمام بعد از ان باين عزيز فاضل ملاقات كرد و آن مقوله تقرير نمود اين عزيز گفت اماميه بدترين
 فرق اسلام است زمينها را اين گمرايان تر گمراه نسا نديا تا مذهب امام ابو حنيفه تر تعليم كنم آن جديد الاسلام
 در اشكال در ماند و ندانست كه کدام را اختيار كنند تا چند روزي تا نفع بود هر يك بجان خود ميگشيد اخراين عزيز

فاضل گفت در مسجد جامع بر دویر ملا وقتی که الوف ناس مجتمع شوند تقریر می نمایند پیش ایشان سخن
 بسین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود بر ایشان خائف و هراسان است پس او
 اعظم را تابع شوایین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سعی بآیز گشت و مقابلین این حکایت خواهر محمد امین
 را اسوالی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بر آن اعتماد نمود اعراس خطابی بلکه شعری است
 اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلا دیار آن اگر این تمنا واقع می شد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میداد
 و بسا بهرات شائو که عموم ناس بدعت بودند آنرا تمیدانند و در استحسان آنرا افشاده اند و همچنین است
 کلام دویان مذہب حقیقی فیما بینهما کما لا یخفی بعد انان بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست
 که درین مسئله حجتی قاطعه بوده باشد که در آن محبت شکوک و شبهات را گنجایش نبوده آنرا دریافت حقیقت
 هستی شد و اگر نفس شیطان اراده داشت با آنک شده باشد بعد ثبوت محبت یوحجه که معذور نباشد
 بعد انان در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قاطعی پیدا شد از قیاس حجتی که مطلب کشف آن نمودند
 گفتیم درین مسئله در مسائل که موقوف علیه شرع باشد لطف الهی مقتضی آن شده است که
 از علوم حاصله مخزنه فی الصدور حجت قاطعه متصوب فرمود هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
 علوم مخزنه مسیری آید و در بعض افراد بواسطه نفوس یا الفت بر رسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد
 هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق بآن حجت شرعی عزاد گردن نمادون با حکام
 قرآن و جنگ زون بفرمان حضرت رحمت مہدای علیہ و علیہ آله و اصحابہ فضل الصلوٰۃ اول چیزی
 که عقل آنرا بر خودش واجب می گرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیان احکام الهی
 باید کرد و مردی که آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام ماور شریعت است که تصدیق کرده است
 بتکلیف اللہ تعالیٰ عباد خود را با حکام و قصد خروج از عہدہ تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و خبری
 که ما آنرا بگوش خود از خبر صادق شنیده باشیم و در خارج بچشم خود دیده باشیم طریق علم آن بترتیب روایات
 اثبات نمی تواند بود و ما را بر خود لازم میگرداند که اخبار اہل ماب از آنمہ خود دو قسم میباشد نقل لفظ
 صاحب ملہ و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشہور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف
 عقل حصر می کند اخبار حضرت علی کرم اللہ تعالیٰ و جہہ بالفاق موافق و مخالف عقل تنہم و حفظ عظیم
 و فہم ناقب و ضبط و آخر داشت چنانکہ درین امور مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و انبیاء صحابی قرح در آن اخبار بطور بیست
 بر خلافت جان آزار خاصا و که در دار و گیرم و لاسلم افشاده بود کما لا یخفی جماعہ حفظ آن اخبار نمودند تا آنکہ

درند وین در آنچون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی شباهت بعضی یافتم و اختلاف فاحش در میان
 این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که اندک لوازم تعدد روایات است کمالا یحتمل و همچنین عبد الله بن عباس و
 عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابوسهریه و ابوسوسه و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس
 و ابوسعید و جابر و سلم جبرائیل سائر الصحابه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعی که
 این اخبار را متبع اند از جمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تقریر برائے کسی است
 که در احوال فرق ملتا استقر اتمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوجه از وجوه بوجوب و اجتناب
 حمله ملت را از ثوابت بابتناست و باجماع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پیرده از روی کار برانداخته
 شود این است عملی که خدا تعالی تکلیف را بران دار ساخته است و در اذیان ایشان اصل را بر کوز نمود
 بر وجهه اجمال هر چند تفصیل آن ذکر می رسد و طلبیده و احکامه اولاد آخر و ظاهرا و باطنا
 مکتوب در ذکر شمه از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمه واسعة و
 بیان اشتغال کتاب صحیح او بر امات اکتشاف علوم دینیة موجب استعدائین نیازمند قیام یا
 اکمل و الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عن
 اثر یا لثالبه رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس و فی روایت ثالبه رجال من هؤلاء بطاشک مذکره
 میگردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم داخل است که خدا تعالی علم فقه را بر دست وی شائع ساخت و جمعی
 از اهل اسلام بآن فقه مذهب گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت یمنی مذہب است و پس در جمیع اقایم
 بادشاهان حشمتی اند و باشوات و قضات و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است
 که خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و آنان را محدث آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه
 این مردم روانه با سند صحیح متصل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث تقارر داشت مانند حال اکثر
 متفقہ عصر ما بدانیم الله تعالی طریق الصواب این سخن اخیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت
 نه علم و وے رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطب آن عزیزی روی باز کشیدم
 که فائده نداشت و توجه بر امان خود دادم و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسماعیل ابو عبد الله امام
 الدین است فقه الحدیث و این سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی است قابل تشکیک نیست
 بعد از آن چیز نیست از تحقیقات علمیه که نشان آن بخاری بود دست و حامل لو را آن غیر بخاری کسی دیگر نبود
 بیان کردم و در آن باب خدا تعالی هر چه خواست بر زبان جاری ساخت خواجہ محمد امین گفت خدا آنچه مذکور

وفضیلت محمد بن اسماعیل البخاری

خصائل دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد از تین ظاهر شد و قبل از وی علامه فخر بن چند از علوم دینی
 تصانیف ساخته بود و نام مالک و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و این حریج و تفسیر و ابو عبید و در عرب
 قرآن محمد بن اسحق و موسی بن عقیقه و سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدو را حکمت و قصص
 انبیا و یکس بن نعیم و غیره و موفقا احوال صحابه و تابعین و مجتبه دیگر رسائل داشتند در روایاد و طب و فقه و فرائض
 و اصول حدیث و اصول فقه و در بر بنده عین مثل جمیع بخاری این همه علوم مدونه را شامل فرمود و جزئیات
 و کلیات او را انتقاد نمود پس قدری از این علوم که با حدیث صحیح که بر شریک بخاری است بطریق صراحت
 یا دلالت یافت در کتاب خود آورده تا بدست مسلمانان در مباحثات این علوم مجتبه قاطعه بوده باشد که در آن
 تشکیک را داخل نبوده و عقل و دلالت میکند بطریق بداهت که تا وقت که گسی جزئیات و کلیات علمی را
 ندانند انتقاد او تیسرا آنچه از احادیث صحیح ثابت شده اند غیر آن میسرش ننمودند چنانکه اگر کسی گوید که فلالی
 قواعد طبیه را که در قانون مذکور است انتقاد نمودست و آنچه بدو صحیح ثابت شده از غیر آن چنانکه نمودست
 بطریق بداهت دانسته شود اما محاله که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و تیسرا آنی که فلالی
 در سینه او نهاده هر یک را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلالی دیوان ابو طبیب را انتقاد نمودست
 باطل است چنانکه دانسته شود که عرض و عربیه و بطریق ایشان شعر نیک و زبیده است تا انتقاد میسرش آمد
 از بخاری دانسته شد که بخاری این علوم را نیک و زبیده و اوله مسائل آنها را متحلی نموده و آنچه بخاری
 یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفایت یک فضیلت و فقه
 و اگر انصاف را کار فرمایم هیچکس را از علمائے متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام
 ایشان مقتصر بر یک فن است یا در فن غالباً و هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال و اثبات
 حدیث برین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که اصحاب این
 علوم را از احادیث صحیح بر آوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال
 ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آن همه تبحر خویش گفته است کلامی که
 حاصل او آنست که از انتقاد کسی که می و تفسیر و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف
 بنظر می آید یا نه زیاد کرده است بخاری در یک این فنون خوانده جلیله از موقوف صحابه و تابعین و ائمه
 و از جمیع اینها که در او آمده است و طرق استحضار احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق
 استدلال و اثبات و غیره خود را اختراع نمودست آری در استدلال بخاری چند نوع است که محققین
 در حدیث از او یاد کرده اند و در حدیث استحضار احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق
 استدلال و اثبات و غیره خود را اختراع نمودست آری در استدلال بخاری چند نوع است که محققین

از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز عقد تراجم سویر تریب و تقریر و اورد میان
 می آید و بیش آنست که پیش از وی هفت بنوبت چندان عهد نشده بود اهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه میباشد
 نه از جسم و ترقیب و شیشه صاف ازین باشد که مغل در و باش و زنده در آشام را با این مغل غایب
 عزیز از مخلصان آنجناب دام مجده انکشاف معنی رباعی که منسوب بیک از حضرات
 خواجگان نقشبند قدس سرار هم نموده و کلمه چند بقلم معارف رقم تحریر یافت رباعی اینست
 و بر سر سوزن نهالی نشان و شامخ برگشت بریند که جهان بر سر شاخه و قیل و جوار بران و در جوانی زکوی یار
 انکشافه تعالی و بر سر سوزن نهالی نشان آنهمه از این رباعی آنکه طریقه صوفیه آنست که نقطه حب اله
 تعالی را که در دل هر مومنی بطریق اجمال موجود است تذکر اسم الله تعالی و ادعای محبت و دوام اشتغال با
 ساحت بساعت پرورش دهنده تا آنکه شاخ و برگ پیدا کند و آن معنی اجمالی با انواع بسیار تفصیلی گردد
 پس بر سوزن عبارت انان نقطه حیرت که در نهایت قلت اجمال است و نال نشان دادن عبارت از
 پرورش دادن آنست و شاخ کردن آن عبارت از مفصل شدن و کامل گشتن آنست در آمدن
 و قیل بر سر شاخه عبارت از قوه آن شاخها و قبول نکردن انقطاع بسبب حواض طاریه است
 و بختل که مراد علم کثرت و وحدت باشد یعنی محبت صوفی بوجهی می باید که علم تلاشی کثرت در وحدت
 و علم وجود کثرت بجای ابا با جمع یک و او حاضر رساند هاین کلمه اشارت است یا آنکه جمیع از صوفیه در اول انکشاف
 وحدت معنی عظیم بهم میرسانند و چون حقیقت واحد در شیا مشهود ایشان شد آن محبت متقسم
 میگردد بآن مظاہر و این خطاست بلکه در نفیوت مطلوب آنست که محبت متعلق شود بنور عظم که اذا تجل
 فی نور الذی هو نور و در حدیث ابن عباس عبارت از ان است این است آنچه در معنی این رباعی
 در ساحت بنیاط ریخته و العلم عند الله و الحمد لله و لا و آخر در حل معنی بیت خواجه حافظ علیه
 الرحمة بر وفق التماس عزیز است امل فرموده بودند بر بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که پیرا
 گفت خطا در قلم صنع زلفت و آفرین بر نظریاک خطایوشش یاد جمع ایراد میکنند که در مصرع اول
 نفی خطا کرده شد و در مصرع ثانی اثبات خطایوشی کرده شد و آن مستلزم وجود خطاست و این تناقض
 باشد جواب غرض خواجه حافظ که حوادث ماده جهت است جهت رساند بصنیع صانع حکیم و ازین جهت
 خیر محض است شریعت ما در آن گنجایش نبود زیرا که صنع حکیم بر خیر نباشد و جهت صدور آنکه محبت
 آن بعضی شیا غیر ملائمه را بنسبت مصلحت بنی آدم و باین اعتبار و وصف میتوان کرد به شریعت و جهت اول
 ناشی از علم وحدت است و جهت ثانی ناشی از علم کثرت عارف در وقت مشاهده وجه جهت ثانی بر داشت

پس بحقیقت نظر عارفین خطاب برش است نه آنکه اینجا هیچ وجه خطا متحقق نشد بنام فضائل و کمالات
 و دستگاه مولوی رحمت الله که از مخلصان صمیمی آنجناب اند در حل شبهه معنی
 حدیث ان اعظم المسلمین انخ مطابق استدعائے ایشان شرف اصدا رفیت
 فضائل و کمالات دستگاه مولوی رحمت الله عامله الله بر حمت الله معنی حدیث ان اعظم المسلمین فی
 المسلمین چرا من سال عن شئ لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسأله سوال کرده بودند بنابر علیه فقیر
 کلمه چند تحریر نمودستغینا بالرب الود و دیا لقطع از شر انک معلوم شده است که سوال از حضرت پیرامبر صلی
 الله علیه وسلم مطلقاً حرام نیست در کتب صحیحہ زیادہ از دو صد حدیث آمده باشد به مبنی مضمون که پیش آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم آمدند و سوال کردند و نهی از سوال مطلقاً چگونہ ممکن باشد حالانکہ بعثت آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم برائے رفع جهالات و دفع ضلالت بنی آدم است و ایمنی بدون سوال متحقق نمیکرد و پس
 منع از سوال منافی فائدہ بعثت است بلکه منہ عنہ نوعی است از سوال لا غیر و اگر فکر سلیم را اعمال کنیم
 روشن گردد که از لفظ همین حدیث خصوصیت آن نوع مفہوم میتوان شد از اینجا که فرمود عن شئ لم یحرم
 فحرم من اجل مسأله و طریق اعمال فکر سلیم است که گوئیم تحریم و تحلیل فعل حق است و علت حل و حرمت
 بحقیقت اراده اوست حل جلاله لا غیر و توسع حکمی و مصاصحی را که حکام بدان منوط اند میتوان علت گفت
 و از ظاہر لفظ این حدیث مفہوم میشود که شے در صہل حلال میباشد و سوال سبب تحریم آن میشود پس اگر
 هر ادعیه و فرد آمدن تحریم بعد از سوال باشد اگر چه سوال علت او نبود و علت محض حکم و مصاصح باشند حرم
 من اجل مسأله چه گفته شد و اجرام او در حق مسلمین چه باشد و تقصیر او درین باب چیست و اگر گویند سوال علت
 تحریم شده است برخلاف حکم و مصاصح بزیل الراء و اینجا یا غیر آن لاشک که این معنی صحیح باشد و قد قال الله
 تعالی و لوا تیع الحق اھوار ہم لعنست السموات و الارض پس فکر سلیم مضطر میشود بآنکه جمیع احکام فعل
 حق اند و ناشی از اراده او منوط بحکم و مصاصح کلیه که نزدیک او تعالی و معتبر است لیکن بعد ازین کلیه همه احکام
 منقسم میشود بدو قسم یک اصول احکام که بنابر حکم و مصاصح کلیه فرد آمده اند خواه عقب سوال کسی باشد
 خواه ابتدا بر غیر سوال کسی و آنرا بحکم التبتین للناس ما نزل الیهم با وضاع مثل ارکان و شرط مبین
 کرده اند و آن اوضاع را تفصیل لائق داده قسم دیگر تفصیل نازل بر صہل شریعت است و آن بیان این
 تفصیل اوضاع است بحد و جاسو مانع و مرضی در قسم ثانی آن است که سوال نمکند و آنچه ابتدا را از شارع
 عے آید بر همان اکتفا کنند زیرا که هر حکمی که باشد لابد است در ان آردگان و شروط و فرق در میان اشیا
 متشابه با هم و شارع بیان این شیخا فرو نمیکند از باز در بیان ارکان و شروط لابد الفاظ مذکور خواهد شد

که بطریق قسمت و مثال معلوم باشد و بطریق حد جامع مانع خیر معلوم پس اگر زین الفاظ سوال در میان آید
 لابد شود از بیان ارکان و شروط آن و فرقی در شیار شتیبه با هم پس هر سوالی تفسیق و شرعیت پیدا میکند
 و احکام را بر خلق تنگتر می سازد و بر تنگ ساختن متضمن تحریم اشیا غیر مجرمه خواهد بود که لا ینفی پس شارع
 این امور را بر راسه بتلی به تفویض ننمود و اگر بتلی به راسه نداشته باشد به مجتهد می رجوع کند و استعانه بر آن
 او نماید تا به جایزه ناس حرج واقع نشود و آنکه در مثل این امور بشارح رجوع کنند و تفسیقات لا تعد و لا تحصر
 بر وی کار آید مگر وہ داشت پس قسم اول نسبت کرده شده است بخدا تعالی و قسم ثانی را نسبت کرده شد
 بحالت ایشان فرق این قسمین پس هر چند هیچ چیز از همین بیرون مصلحت نیست اما آنچه اصل شرعیت
 باشد احتی است بآنکه مضاف بحق بود زیرا که خواهند آنرا البته تبایغ می باید کرد قال الله تعالی انقضرب عنکم
 الذکر صفحا الا آیه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصول شرعیت بطریق و تعلقی مینمایند و بعضی تفاهیل را
 بطریق با جتهاد ماریه مشروع فرمایند بر آن علمای امت تا ایشان بدانند و چگونه ضبط حدودی باید کرد
 و چگونه استنباط می باید نمود و بسیار از تفاهیل را بر راسه بتلی به گذاشتند و اگر بتلی به راسه نداشته باشد و از
 علمای سلف متفقا کند واجب میشود بلکه فایده جواب آن استفتا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل از سوال نمی
 خواستند که در مثل این امور سخن گویند اما چون مستفتی سوال کرد واجب شد جواب آن سوال پس این قسم مضاف
 است بایشان و به همین معنی محل باید کرد حدیث و سکت عن شیا فلا تجتوا عنها و آیت لا تسالوا عن شیا
 ان تبدلکم تسو کم و این آیتشالے واضح گردانیم خدا تعالی صلوات خمس را بر نبی آدم فرض گردانید فرمود و
 اقیمو الصلوة بعد از ان ارکان و شروط و سنن صلوة را بیان فرمود بعضی در قرآن عظیم و بعضی برسان
 آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس حکم فرمود که وضو نزدیک حدث اصغر و غسل نزدیک حدث اکبر شرط
 است و اگر معذور باشد شیم کند و همچنین استقبال قبله و ستر حورت و طهارت از نجاسات در ثوب و
 بدن و محل صلوة و بودن آنها در اوقات معینه شروط اند و اذان و اقامت و وقوع صلوة بجماعت و در
 مساجد سنن خارج و بیت و تکبیر و قیام نزدیک استطاعت و قرآءه و رکوع و سجود الے غیرها ارکان و
 تسبیحات و اذکار و هیأت از سنن داخله و بعد از ان صلوة نافله که موقوف اند باسباب و اوقات بیان
 فرمودند و صفت هر یک ازین اشیا قولا و فعلا و ارشاد نمودند و ارکان و شروط و آداب هر چیز و رخص عند الحاجة
 ذکر کردند تا آنکه نعمت تمام شد و پیاپی که مقتضای آیه لتبین للناس ما نزل الیم بود بانجام رسید و لابد بیان
 هر رکن و شرط ازینها بالفاظه واقع خواهد شد که معلوم اند قسمت و مثال و غیر معلوم اند بحد و جماعت نفع
 پس شارع این اشیا را براسی مبتلا به مفوض گردانید فرمود که غسل بمعنی اسالہ آب است یا اسالہ مع الذکر

و وجه اقصای شمس و حرمت باوقن یا یمنی و دیگر زیاده الگربین ایشان نیز بیانی لایق شود و اعتدال بین مضطر گردانند تصبیق و تحریم
بسیاری از مختلات و آن حرج عظیم باشد برست که علم افتوانند و از عمل او عاجز شوند و ایضا آن امور میل نمودن بالفاظ و دیگر
معلوم باشند بالمشال و اقسامه دون احد و واجبه المانع و بکذا و بکذا و آنچه در آخر ملاحظه خواهد بود و از تبار بالفاظ معروفه بالمشال اقسامه
دو نوع احد و از اول باید اختیار کرد حاشا الله که سوال اصول از شریعت منتهی عند باشد اگر چه بعد از آن تحریم و اقسامه و اگر چه سال حکم
از شریعت منقطع شده رجای تحریم کرده باشد و سوال مکرر چون مخفی حدیث باین طریق تقریر کردیم اشکالی که از ترکیب این حدیث
با حدیث سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بباب خبر فزول تحریم خبر جرب سوال ایشان وارد میشود و محلی گشت زیرا که تحریم خبر فزول
ست بر صواب از سد باب فساد بعضی کما قال عز قائل انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء فليس سوال حضرت عمر
رضی الله تعالی عنه نازب باین منتهی عند است و صحت عزت انجذاب از مطاعی ناکسان میرا سبحانه عظیم بلکه زجا بای بسیار
چنان ظاهر میشود که اراده از مفسد خبر فزول پیش از سوال ایشان لیکن نزول آن در قرآن عظیم و در خبر توقف افتاد تا برکت آن ظاهر شود
که اجتماع حضرت عمر درین باب موافق اراده از انزال افتاد و دلالت کرده و در عیالست متواتر ایشان فتح باب نزول کرده و لکن فضل الله یومیه
من ایشان از آن مواضع کی آنست که در قصه معراج انار به حج انا حجنا حاضر کرده اند حضرت صلی الله علیه وسلم بجانبین میل فرمود جبرئیل
گفت اختر الفطر و لواخذت الخیر لغوت انتک پس انجا دانسته شد که در پوده غیب خبر منقطع عینی بوده است و از آن مواضع
دیگر آنست که نازل شد پیش از سوال ایشان لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى و ان دلت می کند بر قیامت سکون بعد تصفیان
از خبر قریات المید بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه عاگرد الله من لسانی الخیر بیان شفا پس نازل شد و یسکونک عن الخمر و سایر
قل فیما اثم کبر و نافع للناس انما اکبر من نفعها و مدلول این آیت تحریم خبر است زیرا که حاصل معنی آنست که در خبر منفعت
بدن و اثم نفس هر دو جمع اند و در شکل این صورت حکم اثم راست پس تخصیص شد بر حرمت آن لیکن درین لفظ نوعی از خفایا بود
بنسبت بعضی از زبان باز حضرت عمر گفتند اللهم بین لسانی الخیر بیان شفا پس نازل شد تا ناخبر و المید و الانصاب و الازاله من
من عمل الشیطان فاجتنبوا حکم تطهرون و خفایا دردی کار نفع ندیش این قصه کی از مفاخر کبیره حضرت عمر است که ما و در
احادیث بکذا یعنی ان نفهم بذ المقام: جواب مکتوب جماع الفضائل قدوم معین الدین تنهایی متضمن کشف
شبهات و رفع ایراد ایشان در کلام شیخ فقه الدین احمد بن تمیمه ضلی و بیان فضائل و تنویر شان اود زمره
علمای اهل سنت و جمیع که زبان لحن و حق دمی دراز کنند و انما حسن عقیده خویش بدنبته ابوضی الله عنه و کن
سائر علمای دین تحریر یافتند: بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله فیض النعم و علم اکمل و صلوات الله علی سیدنا محمد سید العرب
والعجم و علی آله و صحبه اوصیای الیهم آمل بعد فیه قول الفقهاء فی الدین عبد الرحیم عالمنا الله تعالی الفضله العظیم و مردت
زینت که تمیز من محمد و م مکرم لارال معینا الخ و الدین فی الفحص عن حال الشیخ فقه الدین احمد بن تمیمه عالمنا الله تعالی الفضله
وای نمی منعی ان یعتقد فیه فوجب الاتجار بامره و ان کنت بمقول عن مثل ذلک الذی اعتقده انا و حسب ان یعتقد

جميع المسلمين في العلم الاسلام حمله الكتاب والسنة والفقه لئلا يبين عن عقيدة اهل السنة واحدى ائمتهم عدول شيعه بل
ابن صلي الله عليه وسلم حيث قال يحل هذا الدين من كل صفة عدوله وان كان بعضهم ظاهرا لا يرفع به المتقدا وكان قوله ذلك
غيره ووجوب الكتاب والسنة والاجماع وكان قوله ذلك محظا وكان محال وسامع الخوارج فيه سواء كان قوله ذلك في اصول
الدين او في المباحث الفقهية او في احتوائها الوحدانية وعلى هذا الاصل اعتقنا في الشيخ الاصل محمد بن محمد بن علي بن العربي
وفي الشيخ الحجة واهمدين عبد الواحد السهردي انهما من صفوة عباد الله ولم تنته الي ما قيل فيها كذا لك ابن تيمية فانا قد حققنا
من حاله انه عالم بكتاب الله ومواعيد النورية والشرعية وحافظا لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم واما السلف عارف بمعاينها
المغوية والشرعية استاذ في اخود اللغة محرر لذهب الخالفة فروعها واصولها فاذن في ذلك كذا وليس بلناحية في الذنب عن
عقيدة اهل السنة لم يدر عنه فتق ولا بدقة الدم الهذه الامور التي ضيق عليه لاجلها وليس شيء منهما الا وصحة دليله من
الكتاب والسنة واما السلف فمثل هذا الشيخ عزز الوجود في العواكم من بطريق ان لم يتشأء في تحريمه وتقريره الذي
ضيقوا عليه ما لم يوافقوا ما اتاه الله تعالى وان كان يضيقتهم ذلك ما شيا من اجتهاد وشجاعة العلماء في مثل ذلك
ما هي الا المشاجرة الصريحة فيما بينهم والواجب في ذلك كف اللسان الانخير وقد ذكرنا قال الله تعالى فوق العرش
والتحقيق ان في هذه المسئلة ثلث مغفلات احدا يبحث عما يصح اثباته للشيء توفيقا وعما لا يصح توفيقا والحق في هذه المقام
ان الله تعالى اثبت لنفسه جهة الفوق وان الاحاديث مستطارة على ذلك وقد نقل الترمذي ذلك عن الامام مالك و
نظائره وانها ان الغفل بل يجوز كون مثل هذا الكلام حقيقة او يوجب حملا على المجاز والحق في هذا المقام ان الغفل يوجب
انه ليس على ظاهره في نفس الامر وانما هما انه بل يجب تاديله ويجوز دفعه على ظاهره من غير تعيين المراد والحق فيه انه
لم يثبت في حديث صحيح وضعيف ان يجب تاديله ولان لا يجوز استعمال مثل تلك العبارات من الامة اخبرني ابو طاهر
عن ابيه انه قال قال الحافظ ابن حجر الحق قل لم يقل عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا عن الصحابة من طريق صحيح تصح
بوجوب تاويل شيء من ذلك لاجل التشابهات ولا يمنع من ذلك من الاحمال ان يامر الله به بيلغ ما نزل اليه من
من به وينزل عليه اليوم المكمل لكم دينكم ثم ترك هذا الباب فلا يميز ما يجوز نسبته اليه تعالى مما لا يجوز مع حشده على التبليغ
التشابه العائب حتى نقلوا اقواله وفعاله وحواله واثاره بحجة زعماء على انهم اتفقوا على الايمان به على الوجه الذي اراد
الله تعالى فيها وادجب تنبيهه على مشابهاة مخلوقات بقوله ليس كمنشأ شيء فمن اوجب خلاف ذلك لوجههم فقد خالف
سبيلهم انتهى وهذا الذي حققناه هو مذاهب الشيخ في الحسن المشعري عنه التحفة اقراني ابو طاهر الذي في حاشي الله
يخط ابيه ان الشيخ ابا الحسن قال في كتابه في علي مذاهب احمد في مسئلة الصفات وان الله فوق العرش وكلام
ابن تيمية محمول على المقام الاول والثالث واذ اجبنا الى الوجود ان فلا شك ان الله تعالى خصوصيته مع ان
ليست مع غيره من مخلوقاته ولا تجد عبارة في ذلك فصيح واقرب من الاستواء على العرش كما اننا لا تجد عبارة في التشابه

الحسموات والمبجلات الفصح من السبع والبصر والله اعلم بحجتها في الامور وقد ذكر عنه انه منع السفر لزيارة النبي صلى
الله عليه وسلم ولا يروى كلامه لكبدليل صريح صحيح فانه لم يمنع الزيارة مطلقا بل منع السفر لزيارة بحديث لا
تشهد الرجال وبحديث لا اتخذوا قبري عبدا فاذا كان لقوله مسانغ اجتهادى لا ينبغي ان يشهد عليه ذلك التشهد
وقد ذكر عنه انه انكر وجود القطب والوثق وانحضر والذي يدعي الشيعة انه المهدي وحق له ذلك النسي مادام على شرط من
اعتقده ما ثبت بالكتاب والسنن والاجماع والسكوت عما لا يثبت بها يجوز له الا ان يعتقد ذلك ومن اثبت من الصوفية
قائه لم يثبت عن كتاب ومنه اللهم الا لكشف وليس من ادلة الشرع والذي اهم من كلامه انه يريد ان يذاق قول مبتدع
باطل اعتقاده من حيث الشرع لقوله صلى الله عليه وسلم من احدث من امرنا هذا ما ليس منه فهو رد ولو كان قطع بالانكار
لم يستحق التكفير ولا التفتيق ايضا وهما دقيقه وهي انكم من سلكته لم يدل عليها الشرع لانقياد ولا اثباتا ودل عليها
العقل لقولنا يحصل من ضرب العشرة في العشرة المائنة او الكشف والوجدان لقولنا بحجة الائمة ثابته للحل
من عباده وهو ميل الوجود الخاص الى اصله المطلق من القيد كمثل ميل كل عنصر الى مقره وهذه المسائل حقت
في الحقيقة ولو اعتقد السنان انها من الشرع كان اعتقاده ذلك خطأ ولو اعلمها حمل التناوب بالشرع
فانكره على من لم يقل بها او جادل اثباتها على منكرها كائنات الشرعيات كان خطا ايضا وقد ذكر عنه انه انكر
اعتقاده الشيعة في الامام المحجوب على زعمهم وحق له ان ينكر ذلك بل الانساعة كلم على هذا انكار لا اعلم ان احد قال
وقد ذكر عنه انه اسلم الادب مع السيدنا على رضي الله تعالى وحاشاه ان ذلك وقد طاعت كلامه فوجرت بعضه
مسوقا في مناقضة كلام الشيعة في طعنهم على اخلاف الثلثة بامور تخيلوا بانفصا كما هو مذكور في آخر التجريد فقام
هذا الشيخ يعد عليهم امورا اعترف بها في سيدنا على بن ابي طالب كما يقول ليست هذه الامور لقوله كما تخيلتم فان مثلها ما ثلث
عن سيدنا على وهو رضي الله تعالى عنه مرضى عنه نادعكم وامهوجواكم في سيدنا على بن ابي طالب في اخلاف الثلثة
وبما من كمال علمه وقوت مناطه ومن الاعتراف بفضل سيدنا على وعلى هذا الاصل يخرج قول معلوم ان
الراي ان لم يكن مذمونا لم يخل وقوله فان اكسير ضيعة الله عنه لم يعظم انكار الائمة لبقوله كما عظم انكارهم بقتل عثمان
وقوله فان فضل ابي بكر اخر معناه الرد على الشيعة في طعنهم على الصديق منع ذلك وانه اذا لم يوافقهم رضي الله
تعالى عنه وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم يوفى ما اذا ما واداه ان مثل هذا الامور مستثنى من مطلق الاية لانه
بالشرع للشرع وكذلك قوله واما فعل توذني اخر حاشاه ان الشيعة على على وقاطمة رضي الله تعالى عنهما لم يسل
سبيل المناقضة كانه قال تمنعكم على ابي بكر مثل بالقرض من تشيع احد على على وقاطمة وهو جواكم هو جواكم
وبعضه في مناقضة الشيعة في اثباتهم افضل سيدنا على بن ابي طالب اخلاف الثلثة كما هو مذكور في آخر التجريد ايضا فقام
هذا الشيخ يثبت للخلاف الثلثة مثل ما ثبت السيدنا على بن ابي طالب افضل منه وليس في التفضيل اسارة ادب فان

التفصیل مذہب اہل سنتہ اجمع و جاشایم ان لیسیتوا الادب معہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ و اما تفسیر آیت الطہارة
 بالا رادة التشریعیة دون الارادة التکوینیة فصیح و مثله قوله تعالیٰ یرید اللہ لکم الیسر لا یریدکم العسر و یریدکم
 ان یتوب علیکم الی غیر ذلك من الآیات و بعد فانی اذکر لہ عز و جل کل مسلم فی ہذہ المسئلة و امثالہا اللہ اعلم
 ان لیب احد من المسلمین علما مجتہدا فی امثال ہذہ ہذا تیسرے فی الحال من الحجاب و اجتناب علیہ الا نہج و اللہ اعلم
 مضمون اجازت قصیدہ ہجیہ و سائر مولفات و افراقات و مرویات و مسموعات تشریفہ خود باین
 خاکسار کہ امت فرمودہ اند: بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام
 الاتمان الی کلان علی سبب النبیین آلہ و اصحابہ اجمعین اما بعد فقد قرا علی و سمع می مرات کثیرہ قصیدہ فی
 المسماۃ باطیب النعم فی مدح سید العرب و الحکم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و شریہا فی اللہ و عینہ نصیحہ و عند
 اسرار می خواجہ محمد امین رحمہ اللہ تعالیٰ شہودہ الذم فیہا انا خبرہ لروایتہا و لروایتہ جمیع ما قرا علی و سمع منی من
 مولفاتی و کذا نامک لیس و لم یسمع و صح عندہ اند مولف لی ما ہو بمالیص علی روایتہ فقد خبرتہ لروایتہ و اجرتہ مثل
 ذلک اجازۃ مطلقہ لمن یبلغ من ذلک حد العقل و الفہم و کجیع اہل بلدہ اعنی الکشمیر بل اجرت کجیع من فی ہذا العصر
 عربیہم و عجمیہم صغیرہم و کبیرہم ان یردوا عنی مولفاتی و جمیع ما یصح روایتہ لی اذا نزع عندہم اند مولف لی او مروی
 و اجرو ان یکون ہذا الاجازۃ المطلقۃ العامۃ ناقضۃ انشاء اللہ تعالیٰ و قد فعلہا جامعہ من شیعہ و منافقہ اللہ بکم کتاب
 ہذہ الاسطریدہ الفقیر الی اللہ الذکر یم ولی السدر بن عبد الرحیم الدہلوی و طنا المقار و فی لسانیہ و انکست السالغ و
 العشرین من ریح الاولی المنسلک فی شوالہ ہجری و الحمد للہ و لا و آخر و ظاہر او باطنانہ و در جواب
 سوالات خواجہ باسط کہ یکے از مشاہیر وقت سرت نگارش یافتہ بوفہ بسم اللہ الرحمن الرحیم
 الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد السلام و الکرام از فقیر ولی اللہ عفی عنہ واضح آنکہ در حق سوالات
 رسیدہ سوال ابو الرضا ہندی و عبد اللہ علم وارد و صفوان کہ سید محمد جوہر اہل کل ثم السہرندی بوی ملاقات کردہ
 است و ابو سعید مع جہشی کہ امیر سید علی ہمدانی مصافحہ با او کردہ است صحابیت این سرچہ ہا زیادت است یا نہ
 جواب اعتماد فقیر بر آن است کہ از ایشان آنچه روایت آید حجت بآن قائم نمیشود نہ در باب محل نہ در باب
 اعتقاد نہ در باب فضائل اعمال نیز کہ غالبی را می عدم صحابیت ایشان است بہتہ حدیث متواتر دالی بر انحراف
 قرن بعد از صد سال از وقت ورود ہجرت و یا ان ہر چند در ذوال باین حدیث تحکلات کردہ اند بطور او درین معنی از
 دست بسرود و تحجین ادا ویت خضر و سائیدہن آری بعض محدثین بہتہ تبرک کہ باب واسع است و محتمل برادران باب
 بجائی واقع یتوان گرفت مصافحہ کردہ اند و درایت نمودن اعلام بحال نیک الروایات و فقیر نیز درین باب رسالہ
 دار مسک بکتاب النوا درین حدیث سید الا و اہل و الا و از سوال ثانی در بعض مشجرات علوم مشادہ دینوری شریف

صحیح است یا نه جواب در جای مقبر این عبارت نیافته ایم شیخ علودینوری دیگر است و همان است میر شیخ
ابو الحسن شلی ثم الجبشی و شیخ مشاد دینوری دیگر است و وی از صاحب سید الطائفة است و خرقه محمد عوییه بوی میر
شیخ شیوخ و شیخ احمد قشاشی در کتاب العقده القریه فی سلاسل اهل التوحید به شجرات اکابر اقطاع و عقده و عماره مومنان
این دو غریز آورده است و شیخ حسن عجمی در اختصار خود آن دویم را تحقیق ساخته و متعذری ماذکرت و در عقده فرید بخیر این
سهو ظم نامخ سهوای دیگر نیز یافتیم که ذکر آنها بطویل می انجامد سوال ثالث دشجوه شاذ لیه شیخ وارد شده که
نسبتش مروانی است و شیخی وارد شده است که جابر نام داد این مروانی نسبت بچسیت و این جابر کسیت جواب
مروانی تحقیق مینماید که نسبت بچسیت ظاهر آن است که نسبت بمروان بن الحکم باشد زیرا که در مغرب صحاب دولت
و علم ازین فریق گذشته اند قدیم و صدیدنا و این عزیز نیز نظر آنست که مغرب است و احتمال دارد که لقبیله دیگر قسوس
باشد چنان بخاطر دارم که در انساب سمعانی مروانی را و جوی دیگر هم ذکر کرده است لیکن انساب سمعانی پیش بنده نیست
و جابر همان جعفری است هر چند امام ابوحنیفه گفته است ما رایت الکذب من جابر و لا صدق من عطار زیرا که کذب در
حدیث بوجوه کثیره داخل میشود که بعضی آن سقط صلح شخص نمیشد و طعن در دین او تخیل که از جته غرض کلام
او باشد موجبی که مومنین مضطرب و دغیه نمیشد و بعضی از اصحاب علی ذکر کرده است حالانکه ابوطالب علی از شیخ
کبار این طریقه است مشایخ حدیث خود را بران یافتیم که روایت ابوطالب علی و بعضی صاحب بجه الاسرار را قبول
نمیکردند باعتبار فی حدیث هر چند ایشان بر دکان بودند سوال رابع فیج تاج الدین مندی که در سند مصنف
معمریه و افشده کیست جواب وی شخص تاج بنعلی الوطن عثمانی النسب است از خلفای خواجہ محمد باقی قدس
سره هم میر شیخ احمد سهرندی مرا از مشایخ خود رسیده است که بر سر این عزیزان در یک مجلس با حاجی رمزی
مصافحه معمریه کرده اند و مرا از طریق هر سه عزیزان مصافحه رسیده و از شیخ تاج اجازت و خرقه و تلقین هست
بسه و سطر از نصایف ششم در شغال نقش بندیه بر والد خود خواندم + و والد فقیر از از خواجہ خرو نقل کردند
و خواجہ خرو از شیخ تاج نقل کردند و شیخ تاج الدین بعد وفات خواجہ محمد باقی قدس سره بیک وقت و متوطن شد و
اهل که از وی اخذ کردند و کرامات بسیار دیدند سلطان روم غالباً با اعتقاد بهم رسانید و من فضله از کرامات شیخ از
ثقات اهل مکه شنیدیم و در الیعین بعد الالف بخت حق پیوست و در قیقان که جلی است بکه مدفون شد و فقیر زیارت
قبر شریف وی کرده و السلام ایضاً در کشف بعضی شبهات و جواب بعضی سوالات مشایخ ابرشاد شده بود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد السلام و الاکرام کتاب طبقات اشو
و لطائف المتن پیش بنده نیست فقیر از مشایخ خود تحقیق کرده است که شیش و شیش هر دو درست است میمیدل
بست اصل او شیش است از شایسته و سلسله شاذ لیه در اختصار عقده فرید واقع است با سلسله که در ورق ساج

ست مقابله کرده شد چند جافاوت ظاهر شد و در نسخ اختصار چند اسم ساقط است ظاهر است و نام نخست و
 دهانه که در هر سلسله است بنظر اصلاح بگذاشت و در فقره در رفع سلسله صوفیه بسید الشیخ علی بن الیقین و اکمل الصلوات
 سوالی دارد که اول کسی از کابری صوفیه که بر رفع سلسله صوفیه شیخ حسن بصری نسبت حسن بصری بخاتم اختلافات
 الله تعالی عنه و از ضایعه قائل شده کیست و ما ضامن قول او چیست با وجود آنکه در آن زمان رسوم تصوف نبود نام
 تصوف نه و اشارات غامضه از باب توحید وجود و خداوند بقائه مکرر و اگر بنا بر خدا آداب طریقه و توزیع اوقات بر
 اذکار و عبادات که بانی است مشهور و مجمع علیه فیض و صحت مانند آن اعتبار کنیم طرق بسیار پیدا میشود و در تمهیل
 صحت حسن بصری ما خاتم اختلافات آنچه هست اگر درین مسئله شخصی کلی حاصل شده باشد اطلاع دهند و السلام
 در تحقیق مضمون بعضی مضمون ابیات مثنوی بر طبق التماس بعضی ارادت مندان صا و گشته بودند
 با همه سبحانه قال مولانا جلال الدین الرقعی قدس سره فی نظم المثنوی آن یکی مای می بیند عیان از این ابیات
 احتمال معانی بسیار دارند آنچه اقرب بنیاید آنست که درین مضمون مثنوی بیان اختلاف اعتقادی آدم در معرفت
 الهی قصد میکند و میگوید آن یکی مای می بیند عیان یعنی مسلم موصد الله واحد می شناسد شناختن یحیی در ماه را
 بغیر شک میگوید که علم یقین او مبتدا بر احساس بصر گشته آن یکی تاریکی می بیند جهان یعنی هر چه مشایخ است
 که طالع رانی بلند یعنی جهان را ز نور مدبر السموات و الارض غافل میباشد و آن یکی سماء می بیند بهم یعنی قابل
 ثالث ثلثه مبتلیت اله قائل شده و آن که کنش شسته یک موضوع بر غم یعنی بر سر واقعیم خود طالع بصر
 حق اتق نفس الامر بر شده اند و هم تقشیر حقایق علی مای علیه دارند و سعی بلیغ حسب الطاقه در آن معنی بذل
 نموده با وجود آنکه سعی مختلف شده درین مسئله پس این اختلاف نیست الا از اختلاف استعداد انسان باز تصور
 میفرمایند سعی اقصی الغایه را حتم بر سر باز و گوش هر رشته یعنی از نامل بصیره خود و خوش در فهم آنچه گوش ایشان
 رسد مشغول اند در تاد و بزلان و از سن در گزیر مراد اند و مطلق حاضر است و از من نفس فکر کننده یعنی تعلق خاطر
 ایشان با آنچه پیش روی ایشان واقع است و از شده تعلق خاطر از خود و غافل مانده اند چنانکه در شدت فکر
 و غلبت تقشیر واقع میشود و چه یکی ازا انبیاء که روزگار در تعبیر بعضی منامات او که مرقوم از
 عالم که است ششیم با تجناب شده و بود و اگر علم الله تعالی فی الامم و احسن الیکم فی الدنایین سر
 رویار صا که در آن برویت سرور عالم علیه من الصلوات فضل را شرف شدند بیان نمود و بودند اول خواب
 که در او آمل عهد فرخ سیر دیده بودند تعبیر آن خلاص بود از آن معنی شد و آن معنی در همان و که تحقیق گشت
 نمانی خواب که در آن در ویدانه خشک و دو فاش که و دیدند که انتر عنایت شد تعبیر آن وسعت رزق است
 انشاء الله تعالی با آخر باقی خواهد بود که و آید بخصرت صلی الله علیه و سلم و در وقت پیدا شد پس ظاهر شد که

در تحقیق مضمون ابیات مثنوی

